

قطارها به سه گونه فراهم آورد * اول پنج قطار بیک کاروان سپرد و آنها بیست و پنجمی نام نهاد. ماهیانه او هفصد و بیست دام و یک یابو نیز بداغ رساند و با او چهار ساریان همراه * دوم دو چندان * آنها بیکه سپرد و او را پنجاهی برگرفت * بریک اسپ * در ماه فصد و شصت دام برگزید و نه ساریان با او * سوم صد قطار را کاجانے پاسبان گردانید و آنها پانصدی گویند * ده قطار باهتمام خاصه او * و جز یک قطار همه را ساریان از درگاه مرحمت شود * و پنجانیان و بیست و پنجمیان داخل او * ماهیانه این دگرگون باشد * و امروز بسیاری یوزباشیان باین خدمت سریند * و نیز یک یک شتر را بفراشان سپرد * و بتکپی درست قلم نامزد گردانید * و از کاروانی هر پانصدی به امید به باز گذاشت * چند پیادگان چابک دست را برگماشت * زمان زمان آذمی آورد و ازین روز نازروانی راه نیابد * سال دو بار بیخش سواران اندازه فیزی و لاغری برگزید آغاز باش و هذام نظر گذشتن * چون کم شود ساریان از او توان دهد * پنجاهی و پانصدی نیز یابی کنند * و اگر کور یا ننگ شود چهارم بخش ارج * ریجاری (بفتح را و سکون یای تبتانی و با وقف و کسرا و سکون یای تبتانی) برخی هندی نژاد شناسانی این جانور باشند و لوک هندی را چنان زود می دانند که یاد بس دراز بکوته زمانه سپرد و ایذان بدین نام روشناس * و هر چند از برای تخت تا پایان قلمرو از هر سو نام گذاشته اند و در هر پنج گروه پیادگان تیزرو بر نشانده از دور بینی چندت ازین شتر سواران بر درگاه والا آماده باشند * هر پنجاه ازوانه را بیکه از یغان سپارند و بجهت نجاج یک بغر و در لوک همراه سازند * دانند این هر دو بدستور لیکن بهای گاه ندهند * و آن پنجاه وجه دانه نیز نیابند * و در هر سال یک بار بجهت تطایه و تشدق بغر و بغدی و جماره شتره چهار سیر روغن کنند و سه یا گوگرد و شش و نیم سیر ماست مقرر * از آن سه یا روغن برای تشدق * و لوک و زرنه و گهرن و مایه گهرن را سه سیر و پنج حصه از هشت بخش سیر روغن * و آن کسر بجهت تشدق * شش و نیم سیر ماست و پنج بخش از هشت حصه سیر گوگرد * و بونه و دنباله را دو نیم سیر روغن * از آن نیم برای تشدق * و نیم سیر گوگرد و چهار سیر و ربع ماست * و هر دو شتر بچها اند لیکن نخستین را اندک فراهم کنند * و در هر هفته بهر یک از نالن سال نله نیم سیر شوره و نمک و بونه را چهار یک * ماهیانه گله بان دو بیست دام و در هر پنجاه شتر پنج کس بجهت چرانیدن بار دهند * هر یک را روزی دو دام * و خداوند دو گله پنجاهی سه ارانه در سال پیشکش نماید و گرنه در ماهوار او شماره کنند * و پیشتر ۲۵ پشم بغدی و جماره را ربع کرده بردند * بر هر شتره چهار سیر نشسته بود * کیتی خداوند آنها

(۱) [ض د] برگرفت * (۲) [د] و بهر یک اسپ در ماه الخ ؟ * (۳) [ض د] برگرد *
 (۴) [د] بر پانصدی امید * (۵) [ف ا ض د] پیش سواران * (۶) [ض د] از هزار *
 (۷) [ف ا ض د] نام * (۸) [د] پنج ماه * (۹) [ض د] سر شیر * (۱۰) [ض د] دو ساله را *

- بخشش فرمود و بجای آن دم افسار و اشکاک و مانند آن باز خواهد ^(۱) * ارزِ بغدی از پنج مهر تا درازده * جمّاره از سه تا ده * بغر از چهار تا هفت * مایه بغر از سه تا پنج * گهرن از سه تا هشت * مایه گهرن و لوک از سه تا هفت * لوکِ دوخله از هشت تا نه * و لوکِ هندوستانی و بلوچی از سه تا هشت و اروانه از دو تا چهار * گیهان خدیو بغدی گزیده را تا ده من بار فرماید و دوم را هشت و سوره ^(۳) جمّاره و لوک و جز آن را هشت من و دوم را شش * درین سوز افزون از بیست و چهار سال فزید *

آئین گاوخانه *

- در آباد بوم هندوستان این جانور را فرج دارند و فراوان بزرگداشت نمایند * کشت و کار به نیروی او شود * و مایه زندگانی او بسمان * و بشیر و ماست و روشن مائده آراید * و در بار برداری و گردن کشی تنومند * و در هر سه آبادی گزین یاور * اگر چه در همه جا پدید آید و بگونهگون رنگها چهره برافروزد لیکن در صوبه گجرات گزیده تر * یک جفت او بصد مهر بر خورند * و شبانه روز هشتاد گزیده در نوردند * و از امید خوش رفتار پیشی جوید و در راه سرگین نکند * و بیست مهربی و ده مهربی فراوان * و در بزگانه و دکن نیز سوره پدید آید * بهنگام بار کردن بنشیند * و تا نیم من شیر بر دهد * و در ملک دهلی بیشتر از ده روپیه نیزند * گیتی خداوند جفت گاو بدو لک دام بر خرید * و نزد تبت و کشمیر گاو قطاس پدید آید و شگرف نموده دهد * و عمر طبیعی این جانور بیست و پنج سال * شهریار قدر دان از دید شگرفکاریهای آن فراوان تیمارداری فرماید و جوق جوق ساخته بهاسبان مهربان دل سپارد * صد * را بر گزیده خاصی گردانید و آنرا کونل نام نهاد * و همواره آماده خدمت باشند و در شکارها چهل بی بار همراه چنانچه گفته آید * و پنجاه و یک را که بدان پایه رسند نیم کونل بر شمرند * و همین قدر را پاو کونل * کاستگی نخستین از دومین و میانی از سومین سرانجام گیرد * و این هر سه گاوخانه خاصه باشد * و همچنین از پنجاه تا صد لخت لخت بر ساخته بتیمارداران راستی منش حواله فرماید * و بهنگام دیدن پایه هر کدام قرار یابد و در همسران جای گیرد و همچنین طائفه طائفه را * برای * گردن کشی و بهل آرائی و آب آوری نامزد گرداند * و نیز قسمی ازین جانور باشد گوت آسا و آنرا گیننی خوانند (بفتح کاف فارسی و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای تحتانی) بس خوب دیدار * و همچنین ماده گاو و گاو میش را لخت لخت ساخته بشناسند گاو خدمت گذار حواله داشت *

آئین خوراک *

- شش سیر و ربع دانه و یک و نیم دام گاو و یک من و نوزده سیر قند سیاه روزی بدین کارخانه ^{۲۵} مقرر * دارو نذی فراخور خدمت و حال بخورش دهد * و در دیگر خاصگیان شش سیر دانه و گاو بدستور * قند سیاه ندهند * و در گاوخانههای دیگر آن را شش سیر دانه و یک و نیم دام برای گاو در رکاب ورزده

(۱) [ض د] باز خوانند || (۲) [ض د] بغور || (۳) [ض] موه [د] نیز || (۴) [ض د] کارخانههای ||

یک دام • و دوم را پنج سیر و گاه بدستور • و گاوین بهل را شش سیر و گاه بدستور • و گزیده اول را سه سیر دانه و یک دام برای گاه در حضور ورنه ربع کم • و دوم را دو نیم سیر و گاه سه یا در حضور و گزیده نیم دام • گارمیش نر که آنرا آرته گویند (بفتح همزه و سکون را و فتح نون و های مکتوب) هشت سیر آرد گندم پخته دو سیر روغن زرد نیم سیر قند سیاه یک و نیم سیر دانه و گاه دو دام • در جوانی شگرف آویزه نماید و شیر بشکرد • و چون آن فرمندی نماند مرتبه دوم گیرد و بستائی رود • هشت سیر دانه و دو دام برای گاه • و بگومیشهای آبکشی شش سیر دانه و دو دام گاه • و گزیده گاوین عرابه چیده شش سیر و ربع و جز آن پنج سیر و گاه بدانسان • و گاوین عرابه بارکشی را پیشتر پنج سیر دانه و یک و نیم دام بجهت گاه مقرر بود • اکنون ربع سیر کم و گاه بدستور • و گاو و گومیش دوشا اگر در رکاب باشند دانه موافق وزن شیر • گله گاو و گومیش را تهات گویند (بتای فوقانی هندی و های خفی ۱۰ الف و تای فوقانی هندی) • هر گاو روزی از یک سیر تا پانزده سیر شیر دهد و گومیش از دو تا سی • و گومیش پنجاب گزیده تر شود • نخست قدر شیر از هر گاو مشخص گردانند • و از سیر دو دام روغن طلب دارند •

آئین خدمت گاران *

در گاوخانهای خاصه برای هر چهار یک تیمار داره نامزد • از آن هزده کس در گاوخانه اول روزی پنج دام مقرر و دیگران را چهار دام • و در دیگر گاوخانها همین علوه لیکن هر کس شش گاو نگاهدارد • و بهابانان برخی در احدیان ماهواره بر گیرند • و چنده را سیصد و شصت دام • و دیگران را از دویست و پنجاه و شش زیاده و از صد و دوازده دام کم نیست • و بهل بر دو گونه باشد چتری^(۱) دار که بر فراز آن چهار چوب و زیاده آرایند و جز آن • و به اسپان تفومند نیز بگردش دارند^(۲) و آنرا گوبهل گویند (بضم کاف فارسی و های خفی و سکون را و فتح با و سکون ها و لام) • در ده عرابه بیست عرابچی و یک در دگر ناه زن شود • میرده و نجار پنج دام روزی یابند و دیگرانرا چهار • و لخته پانزده کس معین شد و در دگر بر طرف گردانیدند • عرابچی از خود سرانجام نماید و در هر سال برای مرمت در هزار و دویست دام بر دهند • اگر شاخ بشکند یا کور شود چهار یک از از داروغه بر ستانند و با اندازه نقصان کم و زیاده نیز گردد • بیشتر داروغگان وجوه مرمت را خود سامان نموده لیکن روز گردش بر سر هر عرابه بجهت اودگ نیم دام گرفته (بضم همزه و سکون وار و نون خفی و کاف فارسی سن را ۲۵ بروغن زرد چرب ساخته بهیل عرابه که بمثابه^(۳) محورا است در پیچند تا از سائیدن و شکستن ایمنی یابد) • و چون داروغگی بعرابچیان قرار گرفت این وجه نیز خود سامان نمایند • رسم آن بود که در زمان کوچ برخی اسباب کارخانها برداشته • در داروغگی عرابچیان آنچه همیشه بخرج رود و خلعت

عمارت نیز بر آن گروه افزودند • و سپس در بیست عرابه بجهت عمارت جدا کردند و ششصد دیگر یلک
 لک و پنجاه هزار من هیمه در ده ماه بمطبخ رسانند • و اگر عرابها را کاربرد از آن سلطنت بکار دیگر دارند
 آن روز بشماره در آید و خدمت بار بجای خود • و از عهد پادگوشت نیز برآیند • و هرگاه گاو
 بغیستی گراید از خون بدل آورند • و چون بمسامع همایون رسید که اجاره سرمایه آزار این جاندار
 کارگذار خاموش است دور کرده باز به برخی خدمت گزینان سعادت اندوز سپردند • و دانند گاو ان عرابه
 چهار سیر شد و بجهت کاه یلک و نیم دام و جز آن نیمه آن • و چهار ماه بارش وجه کاه کاسته شد •
 و در هزده (۲) عرابه دوازده کس مقرر که یک ازینان درودگرمی میدانسته باشد • و گاو نبود را از سرکار والا
 بدل نمایند • و برای اونگ و مرمت نیز از درگاه نامزد گشت • و نیز کارانی که در خدمت اند در
 سال یک بار دیده وران درست کردار اندازه فریبی و لاغری برگیرند و بکاران را در هر شش ماه • و
 بعوض هیمه و جز آن که گذشته شد هرچه از بارگاه اعلیٰ خدمت حواله شود بجا آرند •

آئین استرخانه •

نیروی امپ و شکیمب خرابا اوست • اگرچه بزبرکی آن فرسد گودنی این نیز ازو نیاید و راه
 رفته گم نکند • و ازین رو کاردان همسر دوست دارن و پرورش فرماید (۳) در بارکشی و گوبوده نوروی و
 فرمروی کم همتا • که و مه چنان گویند خر بقسراق بر آمیزد لیکن بر عکس هم شود چنانچه باستانی
 نامها بسراید • و بمادر بیشتر ماند • گیتی خداوند کره خرا بر قسراق کشید و گزین استر پدید آمد •
 و در بسا کشور کار آگهان دادگر برین جانور خرامش نموده و ستم رسیدگان باسانی در دل باز گفته و
 رونده را آسایش افزود • و آن در هندی دیار جز در پکهلی و آن نواحی نشود • و نیکوان این بوم
 بشماره خر در آورده و از سواری آن ننگ داشته • بقدسی توجه آن مایه نفرت نماید • و از عراق (۴)
 عرب و عجم و جز آن آورند • و گزیده او بهزار روپیه بر خردند • قطار او نیز بسان شتر از پنج بر سازند
 و همان نامها بر گذارند جز آنکه درم را بردست گویند • و عمر طبیعی او پنجاه سال •

آئین خوراک •

آنکه هندی نباشد شش سیر دانه و دو دام کاه در رکاب و گرنه یلک و نیم • و هندوستانی چهار
 سیر و یلک و نیم دام برای کاه در حضور یلک دام در جز آن • و هر هفته سه و نیم بخش دام برای
 نمک و آذرا فراهم آورده بخورش دهند •

آئین رخت •

چرمین نخته بیست دام و چاریک • آهنین زنجیر دوسیری ده دام • رانگی چرمین چهار دام •

(۱) [ف د م] باز || (۲) [د] هر ده || (۳) [ض ۵] دارند • نمایند ||

(۴) [ف اض د] عراق و عرب || (۵) [ض ۵] آورده اند || (۶) [ف ض ۵] دایکی ۹ ||

پالان مد و دو دام • شال تنگ و پلاس تنگ سی و شش دام و ربع • طاقه طناب شصت و سه دام •
 قتر شلاق^(۱) شش دام • در قطارے یک زنگ ده دام • موئین جل چهل دام • کلاره چرمین سیزده
 دام • رده ریسمانی نه دام • فمد چهار دام و ربع • سردوز چهار دام • خرچین پانزده دام • توبره چهار
 دام • مگس ران چرمین یکت دام • خرخره و هتھی^(۲) چهار دام • همگی سیدد و چهل و شش دام ربع
 کم • و هندی مد و پنجاه و یک دام و ربع • نختنه چرمین چهار دام • پالان پنجاه و یک دام و نوزده
 حصه ربع کم • و هر دو تنگ شانزده و نیم دام • طاقه طناب و سردوز چهل دام • زنگ پنج دام •
 توبره سه دام • رانگی سه دام • جل بیست و چهار دام • خرخره و هتھی^(۲) چهار دام • و در هر سه
 سال یراق را تازه کنند و از کهنه آهنین و چوبین نیمه بها وضع شوند • چهل دام بجهت مرمت یراق
 پس از یک سال تنخواه نمایند • و در یورشها تازه ساختن بر کمنگی بود • و در شش ماه نعل بریدند •
 ۱۰ هر بار هشت دام بدهند • و قطارے یک کس نگاهدارند • و تورانی و ایرانی و هندی بتیمارداری نامزد •
 ماهیانکه دوی نخستین از یک هزار و نهصد و بیست دام زیاده و از چهار صد کم نه • سوم را از دویست
 و پنجاه و شش دام زیاده و از دویست و چهل کم نبود • و هر کرا ماهواره ده روپیه و افزون گاه و دانه
 پیشنگ از خود سرانجام نماید • در سال دو بار دیده دران اندازه فریبی و لاغری بر گیرند و یک بار بنظر^(۳)
 اقدس در آوند • هر گاه کور شود یا لنگ چهار یک از استر بان بر گیرند • و اگر کم کند ده بیست • و برای
 ۱۵ بار برداری و آب کشی خر نیز نگاهدارند • سه سیر دانه و یک دام جهت گاه یابد • و رخت اوبسان
 هندی استر لیکن جل ندهند • و سال بیست و سه دام جهت مرمت سپارند • و تیماردار از صد
 و بیست دام افزون زیابد •

آئین شباروزی افسرخدیو *

هر سه آبادی ازو مایه ور شود و که و مه کام روا گردد • دید بانوی دل و پاس داشتن خاطر طراز همینگی
 ۲۰ و نشان جاوید دارد • و هزاران شغل با هم انبار غبارے در صغوتکده ضمیر بر نینگیزد و بر آواره نویسی
 نیرنگی نقش و دوام آگهی گرد پراگندگی فنشیند • جوئی رضامندی ایزدی زمان زمان افزایش و
 ژرف نگهی و دورانیشی نفس نفس ببالد • باد انادلی و سترگ شناسائی پژوهش دیده دران دوریاب
 نماید و بر حسن روز افزون خویش کمتر نظر افکند • هر خرد و بزرگ گوش دارد • بر که دل آویز سخنی
 یا گزیده کردارے چراغ دانائی بر افروزد با آنکه^(۶) دورها سپری شد و سالها بسر آمد هره مرده بدست
 ۲۵ نیفتاد • و ره نمایان انصاف گرامی از دید حال اورنگ نشین اقبال دفتر شناسائی شسته کار از سر گرفتند •

(۱) در هر نسخه قنرشلاق (۲) [ف] هنی (۳) [د] بیشک (۴) [ف] کارروا

(۵) [ف] یا • [ض] با • [د] نا (۶) [ه] با آنچه • [ف] تا آنکه • [م] با آنکه • در [ض] نیست

(۷) [ه] اقبال در دفتر • [ف] اقبال شناسائی شبهه کار • [ا] اقبال شاهنشاهی شبهه کار • [م] اقبال و دفتر

- آن فراخ حوصله بهمان نخستین سرگرمی کام طلب فرساید و باندیشه در باطن صحبت آن طائفه خوش وقت باشد و با هزاران شکوه ظاهری و فراوان انسانه خواب خواهش و خشم را از فرمان پذیرد سلطان خرد نیروی بیرون شدن نباشد تا بکارکرد چه رسده و فسانه سرائی که جهانیان سرمایه غنودگی برسانند او پیرایه بیداری گردانده و از نور خدا طلبی و حق پژوهی رباط صورتی و معنوی در پردهش جان و تن بجا آورد • به نیایشها که رسمیان روزگار را زبان بند پیغاره باشد نیز لخته پردازد • لیکن همگی در جهت رجوی گزیده خواها بگذرد که خردمندان بیدار دل در حسن^(۱) آن یکتائی دارند و کیشی و مذهبی زان طرز بزو نکشاید • پاس وقت داشته یتاق داری گرمی انفس نماید و ناگزیر زمان^(۲) از دست ندهد از پرتو خیر بصیچی عادتها پایه عبادت گرفت و عبادتها از نیروی گذارش برگذشت • زمانه از محاسبه روحانی و نیایش گرمی دادر بیهمال فارغ نباشد خاصه سحرگاه که دیداجه بهروزی و عنقراب نورپاشی است و نیمه روز که فروغ آفتاب عالمتاب جهان را درگیرد و سرمایه نشاط گوناگون مردم آید و شامگاه که مایه درخشندگیها از چشم خاکیان پنهان شود و نوردستان را سراسیمگی درگیرد و نیم شبان که آن روشنی افزای انجمن هستی رو بفراز نهد و غمزگان تیره شب را نوید خوش دلی رساند • همه نیرنگی بزرگ داشت ایزدی^(۳) و پرستش خداوند جهان آفرین • اگر شیوه طبعمان نادان بصیر^(۴) این فرسند تاوان بر که باشد و زبان زدگی کرا بود • و هر کس دریابد که مذموم را مهاس گذاری و نیایش گرمی ناگزیر بود • شکر فیض گسترده نورالانوار بکدام نیرو بر گذارد و کجا نعمتهای او را تواند ۱۵ بر شمرد • خاصه سلاطین و الاشکوه که نزد همگی دانشوران آن سلطان سر بر آسمانی نظریه خاص در تربیت این طائفه دارد • و گیتی خدیو را در تعظیم آتش و بزرگ داشت چراغ همین نظر رود • نیرنگی افضال او بر نویسد یا پرتو پذیرد او از نیر اعظم بر گوید • یا کج گرائی بیدانشان هنگامه تقلید بر طرازد و اندیشه آفتاب معبودی و آتش پرستی ایشان برگذارده لبریز خنده گردد •
- ۲۰ و باطن مهر آمرد بجان آزاری و دل شکری رضا ندهد و همواره جان بخشی و دل نوازی فرماید • و از غذای گوشت پرهیز آورد • و ماهها بسر آید که دست بر نیلاید و چنین معشوق^(۷) دلها را نزد صافی باطن قدری نباشد • فطرت والا در صورتی مستلذات بس بے توجه • شبها روزی بیشتر از یک بار بخورش نه پردازد و روزگار بناگزیر وقت و بایست کار آباد گردد • اندک شبانگاه و لخته بروز غنودگی که بر بیداری چرید آرامش دهد و شب زنده داری ستوده خوی شهریار بیدار دل • بیشتر در خلوت کند • خاص حکمت پژوهی شیوانیان و صوفیان صافی^(۹) دل انجمن آرایند و هر یک در جای خود نشسته دلاویز گفتار در میان نهد • و خدیو ۲۵

(۱) [ض د] در جشن آن • (۲) [ف ا] زبان • (۳) [ف ا ض د] ایزدی است •

(۴) [ف د] تیره طبعمان • (۵) [ض ا] و زبان زدگی • (۶) [ض] با کج •

(۷) [ض] معشوقی • (۸) [ف ا ض د] بے توجه بود • (۹) [ض] صوفی •

آنگهی فرا رسیده عیار شناسایی برگیرد و آهنگهای باستانی آشکارا گردد و نورسان معنی چهره افروزی
 کننده برنایان سعادت سگال نیایش و ستایش بر سازند و بفرخی و خرمی کام دل برگیرند و کهن سالان
 انصاف گرای بدرزانی غم افتند و راه و رسم آموزش از سر آغازند * و نیز دران صفوتگاه سال مه گذاران
 هشیار مغز که چهره سخن بگاهش و افزایش نخراشند فراهم آیند و پیشین داستانهای هوش افزا
 ۵ بر خوانند * شاهنشاه بزرگ دانش شگرف نکتها برگیرد و گزیده محملها برگوید * و بسا هنگام عرائض
 ملکی و مالی گذارش یابد و بایست هر کار را اندازه بر نهد * و چون پاس از شب ماند خنیاگران هر
 بوم فراهم آیند و ساز و آواز و نیایش گری و هوش افزائی بر آریند * و چون چهار گهزی ماند خموشی
 گزیده در وحدتکده آنس ظهرا هم رنگ باطن گردانند و در دریا بار حقیقت شناوری رود * شایستگان
 هفت کشور از سپاهی و بازرگان و کشاورز و پیشه ور و گوناگون تجردی پایان شب آمده چشم بر آه گرامی
 ۱۰ دیدار دارند چون لخته روز بگذرد کامیاب کورنش گردند چنانچه گذارده آید پس از آن منتظران شبستان
 دولت را مسرت آمود سازند * و بسا کارهای دین و دنیای ساخته شود * و سپس زمانه بخلوتکده خاص
 آرامش گزیند * گزیده خواهی گیتی خداوند افزون تر از انست که در کالبد گفتار گنجد یا قلم شکافته زبان
 را نیروی گذارش باشد * فرهنگ نامها هم ترازو نتواند شد *

آئین بار *

۱۵ طرز است جهان آرا هر سه آبادی را ضمن حوادث روزگار را بنهاده * و بدین آبیاری گلشن سرای
 سلطنت سرمبیز و شاداب و کشت و کار آمال برومند * اورنگ افروز اقبال شباروزی بیشتر دو بار بر فراز
 پیدائی نشیند و گره آگروه مردم فروغ دیده و دل برگیرند * نخست چون نیایش سجری بجا آورد
 منتظران تعلق گاه و آرزومندان تجرد جا را از بیرون شادروان والا کامیاب دیدار گردانند و که مه به دورباش
 چارشان بدین دولت رسند * و این را بزبان روزگار درس خوانند (بفتح دال و سکون را و فتح سین^(۴))
 ۲۰ و سکون نون) و گاه دیگر کارها نیز انتظام یابد * دوم بدو تختخانه اقبال قدم همایون سایه شکوه اندازد *
 بسیاری گذشت پهره از روز شود * و گاه پایان روز و شبانگاه صلائی کامیابی در دهند * و گاه
 فراز منظره که بداندو کشاید بگام روانی نشیند و بکشای پیشانی و شکفته روئی بر مسند داده
 جلوه فرماید و بی میانجی خواهشهای طبیعت و آمیزه آلیش ناراضماندی ایزدی عدالت و تفضل^(۵)
 را عیار گرفته آید * پیوسته کارپردازان خلافت گوناگون مطالب و رنگارنگ خواهش بموقف عرض
 ۲۵ مقدس رسانند و هر یک بشایسته پاسخ رهنمون گردند * و از فزونی دادار برمتی و شناسائی مزاج
 روزگار برخلاف فرمان روایان پیشین هستی ذرات^(۶) را آینه کُل نما دانسته دست از آنچه ظاهر بینان

(۱) [ف ا] آئینهای * (۲) در [ض د] نیست * (۳) [د] سازد * (۴) [ف ا] درشن * شین *

(۵) [ف ا] و تفصیل را *

(۶) [ض د] ذات *

خود انکارند و کمتر شمردند باز ندارد و آسودگی جهانیان را آسایش خوبشتن شمرده ملای بخود راه ندهد •
 سر آغاز دیدار نقاره بلند آوازه گردد • سپاس الهی بنوا در آید و طبقات مردم آگهی پذیرند • فرزندان
 والاگوهر و نودهای فرخ نژاد و امیران بزرگ و دیگر مردم که دستوری دارند بدولت کورنش سر بلند می
 یابند و هر یک بجای خویش ایستاده شریک • و دانش اندوزان عالی تبار و پیشه دران فادری پرداز
 نیایش گری نمایند و داروغگان دیده دور و بتکچیان ژرف نگاه خواهش خود گذارش دهند و پاسبانان داد
 نیز سوانح باز گویند • گیتی خدیو بزرف نگهی گزین پاسخها فرماید و انتظام هر کار بشایستگی سرانجام
 یابد • شمشیربازان چابک دست و پهلوانان هر سو زمین در انتظار فرمایش پای خدمت افشوند و
 خنیاگران مرد وزن آماده فرمان پذیری باشند • شعبده بازان شگفت آور و بازیگران نشاط افزا دستوری
 نمایش جویند • و کشور خدا به نیت درست و دل آزاد و خاطر نیازمند و همت شگرف و فطرت
 والا و رونق شکفته و پیشانی کشاده بگونگون باریافتگان فرارسیده هنگامه خرد برافروزد و بقدرسی نیروی ۱۰
 آسمان پیوند فراوان فیما^(۲)ر باسانی و نیکویی انجام یابد • آشوبگاه دنیای آسایش جا^(۳) گردن و سپاه رعیت
 باسودگی گراید • دولت ببالد و سعادت افزاید •

آئین کورنش و تسلیم •

اگرچه ظاهر بیگان درست باب فرمان روایان دادگرا برای فراهم آوردن پراگندگیهای جهان صورت
 انکارند لیکن نزد ژرف نگهان روشن ضمیر سرانجام دارالملک معنی بی این گروه ایزدی فر صورت نه بندند ۱۵
 و ستودن نقش خود بینی و آرایش پیشطاق نیازمندی درین بارگاه قدسی بدست افتد • و ازین رو
 اورنگ نشینان فرهنگ آرا باندازه رسائی نیایش گری را آئین بر نهاده اند • برخی سر فرود آوردن و جز آن
 بر ساخته • گیتی خداوند روی دست بر فواز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار فرمود • و آنرا بزبان
 وقت کورنش گویند یعنی سر را (که زندگانی محسوس و معقول بدوست) بدست نیاز گرفته نثار
 محفل مقدس گردانید و خوبشتن را بفرمان پذیری آماده ساخت • و آئین چنانست بندگان عاطفت پذیر ۲۰
 پشت دست راست بر زمین نهاده به آرامیدگی بر دارند و راست ایستاده روی دست را
 بر تارک سر نهند و بدین دل گزین روش سپرد خود را گذارش نمایند • و آنرا تسلیم بر گویند •
 می فرمودند روزی جهانبانی جنت آشیانی قاج خاص را عذابت کردند • آنرا بسرنهادم • چون
 افسر فرمانروائی فراخ بود بدست استوار کرده سر فرود آورد و بروش گذارش یافته نیایش نمود •
 شهریار را تازه طراز خوش افتاد و از انصاف گرائی کورنش و تسلیم بدین نمط قرار یافت • هنگام ۲۵
 رخصت و ملازمت و مذصب و جاگیر و تشریف و بخشش فیل واسپ سه تسلیم را پیشگاه نیایش

(۱) [ضی د] و پورهی « (۲) [اض د] قبادار • مصحح [د] در نسخه فساد یافته است »

(۳) [فاض] گیرد »

(۳) مصحح [د] در نسخه فرماید یافته است »

گردانند و در باقی مراتب داد و دهش و گوناگون منابت یگان یگان بجا آید * و هر نوکر باقامی خود چنین زندگانی کند و آنرا دستمایه دولت افزائی برشمرد * بندگان ارادت گرامی سجود نیایش افزایشند و آنرا سجده ایزدی بر شمارند * قدرت دادار بیهمال را انمود چه است والا و آفتاب و جوب را پرتوه است جهان افروز و از دید این معنی فراوان مردم بدین روش گرایند و سعادت بر سعادت اندوزند * و از آنجا که کچ گرایان تیره دل مردم پرستش اندیشند شهریار کارشناس بر بیخردان بخشوده عامه را باز دارن و در بارعام با پیش خدمتان حضور عتاب رود * و در انجمن خاص چون برخی بیدار بختان روشن ستاره را فرمان نشستن شود ناگزیر پیداشانی خود را بسجده سپاس گذاری جلا بخشند و چهره بختمندی بر افروزند * ازین فرمایش و ازان بارداشت خاص و عام را کامیاب گردانند^(۱) و بشایستگی گروهانگروه مردم را کارآگهی آموزد *

آئین ایستاد و نشست *

۱۰ چنانچه معنوی خلعت به پیرواستی درون و بهنجار داشتن آرزو خشم باز گردد صوری سلطنت بآراستگی بیرون و پاسبانی پایه و افزونی داد و دهش انتظام گیرد * و چون اندیشه آباد باشد صوری و معنوی یکنوائی پذیرد و گوناگون کارها بایزدی پرستش گراید * هرکه این گفتار را در کردار جوید لخته از عمل زار شاهنشاهی برخوردار و بزرگ نگهی فرخی^(۲) آهنگها بر شناسد گوناگون بینش اندوزد و گذارشگر را نیایش کند * گیتی خداوند چون بر اورنگ^(۳) بر نشیند بندگان بیدار بخت بگورنش گرایند و هر دو دست بر پیش داشته باز آرد منزلت بر پای ایستند در فروغ گرامی دیدار جان داری زندگی برگیرند و در انتظار فرمان پذیری فرخندگی جاوید بدست افتد * شاهزاده بزرگ از یک گز نزدیکتر و از چهار دورتر نه ایستد و در نشستن از دو تا هشت * و میانی از یک و نیم تا شش و در نشستن از سه تا دوازده * و سومین بهمان نسبت نزدیکی و دوری پژوهش کند * و گاه نزدیکتر از میانی بار خدمت یابد و برخی زمان یکجا بوده پرستاری نمایند * و چندی خرد سالان از مهر فزونی نزدیکتر عشرت اندوزند * ۲۰ ارادت گزینان نخستین پایه که بر هذمائی بندگان سزاوار باشند از سه تا پانزده و در نشستن از پنج تا بیست * دومین مرتبه از امیران بزرگ سه و نیم پایان تر و سائر امرا ده دوازده^(۴) و نیم دورتر * و دیگر گروهانگروه مردم در یصل^(۵) جای گیرند و یک دوری خاصان از همه نزدیکتر در پرستاری باشند *

آئین دیدن مردم *

اگرچه کارهای هرروزه از شمار بیرون است لیکن چندی که بخلف دران نروه گذارش می یابد * ۲۵ در انجمن داد و دهش گوناگون آدمی در پیشگاه حضور آورند * عیار گوهرها برگرفته آید و نقد شناسائی

(۱) همچنین در [د] * در دیگر نسخها گردانیدند || (۲) [ف ا] آئینها ||

(۳) [ف ا ض د] اورنگ پیدائی || (۴) [ف ا] ده و دوازده || (۵) [ف ا] در لیل *

[د] در مثل * [ض] در لیل لیلک ؟ ||

(۱) سرگی پذیرد • برخی برای ارادت خواهش را بارکشایند و طائفه دولی رنجوری بر جویند • جمع در پرسش دشواریهای دین نیایش نمایند و گروه مشکلات دنیوی را چاره پژوهی کنند • این داستان انجام نپذیرد • همان بهتر که دست ازین باز داشته ناگزیر هرروزه باز گذارد • گروهها گروه مردم تورانی و ایرانی رومی و فرنگی هندی و کشمیری را بآئین که گفته آید کاربرد ازین دولت ماهواره قرار دهند • و بخشیان بنظر همایون در آورند • لخته با اسپ و یراق آئین بود • و امروز جز اسپ احدی بحضور نیاید • و از قرار داد کم و زیاده شون • بیشتر مایه افزونی گیرد و تفضل گرم بازاری نماید • و باندازه فزونی و کمی هرروز چندے بگذرند • روز دوهنجه هر قدر سوار که از هفته مانده باشد به بینند • بکار افزائی و خدمت آموزی گذرانیده بشماره سواران دو دو دام بخشش یابد • و بتکیان خاص احدی را نیز بهمین دستور بگذرانند و درین گروه ناگزیر از بر آوردن افزایند • و چون آئین چنان است که او اسپ از خود نخورد همواره ستور رفتگان را نیز در پیش آورند و اسپ در ماهواره و انعام داده تیمار او کنند • و نوکیشان بزرگ و دیگر امرا برخی ملازمان خود را استدعای منصب نمایند • بحضور اقدس باندازه حالت پایه قرار گیرد و کمتر از پنجاه روبیگی را این خواهش نرود • و نیز پرستاران هر کارخانه را ماهیانه درین بارگاه شود و بندگان سعادت گرامی را درین هنگامه خدمت نامزد گردد •

آئین رهنمونی • •

۱۵ ایزد خرد بخش جهان آرا چون خواهد گوهر مردم زاد بظهور آید و پایه فراخی و تنگی حوصله بر همگان پیدائی گیرد • فبار دو رنگی برانگیزد و دین و دنیوی برهرازد • هر نشاء را کارکیائے جدا پدید آید و در نگوشت یکدیگر آویزش رود • ناتوان بینی و بیداشی را عیار گرفته • قدردانی و مهراندوزی گران ارز گردد • و گرنه کدام دین و چه دنیوی • یک حسن و لایز در چندین هزار پرده تابش میدهد • گلیم پهنار گسترده اند و گوناگون رنگ چهره می افروزد •

۲۰ در حقیقت نصب عاشق و معشوق یکست بوالفضولان صنم و برهنه ساخته اند
 یک چرافست درین خانه و از برتوان هر کجا می نگرم انجمن ساخته اند

یک نگوشت نفس فرایش نهد و دیگری نگاهبانی جهانیان پاسبانی خون اندیشد • و همچنان گروهها گروه مردم بسکالشی اعتقاد آریند و بخواب و خیال نشاط بازی کنند • چون از خوی و عادت برگردند و دریامت بالش یابد پرده تقلید را تار و پود بگساک و چهره یکرنگی نمودار گردد • فروغ دانائی هر خانه نیفزود و هر دل

(۱) [ض] سرگی • (۲) [ض] پرسش • در دیگر نسخها پرستش • (۳) [ف] جان پژوهی •

(۴) [ف ا ض د] پایه • (۵) [ف ا] تفصیل • (۶) [د] از خود بخورد همواره

دستوری یافتگان را نیز ؟ • (۷) [ف ا] نشاء • [ض د] بساط • (۸) [د] قدردانی

مهراندوزی • [ض د] قدردانی و مهراندوزی • (۹) [د] صنم برهنه • (۱۰) [د] تابش •

پذیرای شناخت نباشد * و اگر یکی را شناسائی در رسد از بیم جان گزایان آدمی رو خموشی برگزیند
 و اگر بودی^(۱) فراز گفت آرد معادت سگالن ساده لوح غام دیوانگی برو نهاده از پایه اعتبار براندازند و
 بدگوهران نامرجم کفر و الحاد پنداشته به نیستی زار افکنند * هرگاه از بختمندهی مردم زاد هنگام شمول
 حق پرستی رسد گیتی خداوند را بدین والا پایه برآرند و پیدموانی جهان معنی نیز بدو باز گردد *
 ۵ بی میانجی امکان پرتو آگهی فرا گیرد و نقش دوتی از پیشگاه خاطر برخیزد * لخته وحدت را در
 جلوه زار کثرت بیند و زمانه بر خلاف آن عشرت اندوزد چندانکه بر ارننگ تمکین برآید و به یکسان نسبتی
 از غم و شادی بیرون زود چنانچه حال کشور خدای زمان ما ازین باز گوید و شگرف نامه برخی ازان
 بر خواند * سواد خوانان ناصیه روزگار از سر آغاز این والا گوهر شناسا میشدند و با رازداران زمزمه شادمانی
 داشتند * و شهریار دور بین روزگارے بآئین بیگانگان پرده آراستی و خود را آشنای این کار نساخته
 ۱۰ لیکن هر آنچه خدا خواهد کرا نیرو که ازان بر کناره شود * نخستین حال آنچه عادتیان روزگار ازو
 بشگفت زار در شوند ناخواسته بر تراویدے چندانکه بی خواهش دل افزایش گرفت و بر فراز پیدائی
 برآمد * ناگزیر رهنمونی به رضامندی ایزدی بر شمرده در هدایت بر کشود و تشنه دلائل تفسیده دشت
 جویائی را سیراب گردانید * از نیروی آگهی گاه در باز داشتن از مراد و زمانه در کامیابی رهنمای
 شهرستان سعادت شد * بیشترے اخلاص پیشگان رهپزوه را بفروغ بیدش و قدسی انفاس آن چاره شود
 ۱۵ که دیگر روحانی پزشکان بچلها نتوانند * و گوناگون ارباب تجرد سناسی و جوگی و سیوژه و قلندر و حکیم
 و صوفی و گروهانگروه ملک تعلق سپاهی و بازرگان و پیشه ور و کشاورز را روز بروز چشم آگهی کشوده گردد *
 و گوهر بینائی فروغ افزاید * ترک و تاجیک خرد و بزرگ آشنا و بیگانه از دور و نزدیک^(۲) ندر گیدهان خدیورا
 گره کشای بستگیها انکارند و در هنگام کامروائی بحضور همایون آورده نیایش گوی نمایند * و بسا مردم
 از دوری راه و هجوم قدسی آستان غائبانه نثار کرده بسپاس گذاری نشینند * و چون بانتظام ولایت و
 ۲۰ تسخیر ملک و نشاط شکار نهضت والا شود کم ده و قصبه و شهرے باشد که گروه گروه مرد و زن نیاز بردست و
 نیایش بر زبان روی نیاورند^(۳) و جبین اخلاص سوده کارساز^(۴) ندر برنگوبند و داستانهای دستگیری برنخوانند *
 فراوان مردم معادت جاوید و اندیشه آباد و کردار گزیده و تفومندی صورت و نور افزوی چشم رویدار فرزند و پدوستن
 دوستان و دراز زندگی و افزونی خواسته و بسیداری جاه و دیگر آرزوها ازان چشمه سار ایزدی خواهش نمایند *
 و آن شناسایی حقیقت هر یک را شایسته پاسخ بر گوید و سراسیمگی درون چاره گزیند * روزے بسر نیاید که
 ۲۵ چندین کس آب در کاسه کرده به پیشگاه حضور نیارند و نفس دمیدگی را جویا نشوند * خوانای حروف
 آسمانی سرفوشت لوحه تقدیر بر خواند و نوید امید شفوده آب را بدست نیازمندی بر گیرد و در پرتو
 آفتاب جهان تاب داشته ملتمس را فروغ قبول بخشد * بسا رفجرر گسسته امید که پزشکان مسیحانفس

گردِ مداوا نگشته بدین الهی طلسم تندرستی یافتند • و شگفت تر آنکه یکی از ساده لوحانِ تَجَرُّدِ زبانِ بریده خود را بر آستانِ والا افکند که اگر در من سعادت دست نهاد ایزدی است بمیامن صدق نیت درست گردد • روزی بسر نیامد که کام روای آرزو گشت •

هر که لخته از ایزدشناسی و دادارپرستی گدیان خدیو شناسد شگرف عادت را وزنی نه نهد بل

هر که مهروافروزی و عدالت دوستی قدری دریابد از دیدار اینها بشگفت نیفتد • شهریاری فراخ حوصله •

جمال جهان آرای خویش را کمتر ببیند • و هر که خواهش ارادت آورد در پذیرفتن بس درنگ رود •

و بارها بر زبان گوهریار بگذرد مارا چگونه رسد پیش از رسیدگی دم رهنمائی زدن • و چون نشان

راستی از پیشانی یکی بس^(۱) پدید باشد و پیش جویائی^(۲) روزانزون پذیرش یابد روز یکشنبه در فروغ آفتاب

عالمتاب بکام دل رسد و با این ننگ گیرها و دشواریسندیها هزاران هزار آدم از هر طائفه طیلحان عقیدت

بر دوش گرفته سلسله ارادت را کمند هر سعادت می شمرند در زمان این ابدی سعادت جویائی آگهی ۱۰

دستار بر کف سر بقدری پای برنهد و بزبان حال چنان سراید که بیآوری بخت بیدار و

رهنمونی ستاره خود آرائی و خویشتر گزینی که بنگاه گوناگون گزند بود از سر افکنده روی دل به

نیایش گری آوردم و در پژوهش جان داری جاوید زندگی هر نهادم • آن بزرگ ایزدی تائید دست

فوازش برکشاده افتاده را برگردد و سرزند او را بجا گذارد و بزبان بے زفانی چنان فرماید والا همت

بدستگیری برخاست و از نیستی هست نما بهستی حقیقی گر آید • و شصت خامه که برو اسم اعظم ۱۵

و طلسم اقدس الله اکبر نقش کرده اند بدو سپارند • و این معنی تلقین یابد • مصرع •

شصت پاک و نظر پاک خطی نکند^(۴) • بندگان حقیقت پرزه از دید شگرف حالی گیتی خداوند

ببایست وقت رهنمون گردند و بگوناگون اندرزهای هوش افزا از زبان خاموشی پذیرا آیند و از آبخور

الهی فیض سیراب دل گردند • چشم بینش و کارکرد را روشنائی دیگر برافروزد • و برخی را با اندازه برداشت

بدلایز گفتار گران بار دانش گردانند • و داستان آگهی پذیرفتن مردم و پزشکی سترگ بیماریها و مداوای ۲۰

سخت رنجورهای بطفیلی گذارش درنگند • اگر زمانه فرصت دهد و زندگی را شماره دیگر بود جداگانه

دفتری از نزهت کده درون ببارگاه ظهور آورد •

آگهی ارادت گزینان هنگام دیدار هم آنکه یکی^(۵) الله اکبر گوید و دیگری جل جلاله سراپد • همگی قدسی

بسپچ آنست از سرچشمه هستی فراموشی نیارند و بیاد کرد الهی سیراب دل و تریبان و شیوهین کام باشند •

(۱) این لفظ صرف در [۸] مرقوم است • (۲) [ف ا] طپش جویائی • [ض د] نپش جویائی •

(۳) [ف ا] گرایه • (۴) [د ۸] نرسد • (۵) الفاظ اکنون اراده گزینان در [ض د]

بطور عنوان فصلی نوشته است • و درین دو نسخه لفظ آنکه مرقوم نیست • (۶) [۸] هم آنچه یکی • [ف ا] هم آنکه یکی • [ض د] هم یکی •

و نیز فرمایش آن پیشوای آگاهان هشیار خرام آتش که مردم پس از فرو شدن بکار بوند در زندگی سرانجام دهند * و نوشته واپسین سفر پیش روان شود * هر سال روز ولادت انجمنی بر سازند و خوان گوناگون نعمت برکشند * دست نوال برکشایند و زاد راه دراز آماده گردند * و نیز بآئین مقدس در ناخوردن گوشت همت گمارند و برخی در همان هنگام که همگان را بار دارند دست بدو نیالایند لیکن در ماه ولادت خود نزد آن نشوند * و نیز پیرامون کشته خود نگردند و بخورد آن نشتابند * و با قصاب ماهی شکار و گنجشک گیر هم کاسگی نکنند * و بآبستن و کهن سال و نارای و نارس نپیوندند *

آئین دیدن فیل *

سرآغاز معتاد ازین شگرف جانور شود * و هر روز نخست خاسگی فیل بساز و پیرایه در پیشگاه حضور آورند * و نخستین روز ماه الهی ده * سپس بران شماره فیل حلقها بگذرد * و روز د شنبه ده بیست *
 ۱۰ و بتکچی چند چیز در نمودن خاصگیان بعرض همایون رساند (نام افزون از پنج هزار است و هر کدام اسم جداگانه دارد و گیهان خدیو را بیشتر بیاد از کدام دهائی است * ده ده فیل گزیده را آن نام نهاد و به یک از کاروان سپرد *) چگونگی بهم رسیدن ارج اندازه خورش شماره سال زادگاه از زمان مستی و شماره آن مدت مدتهوشی هر بار مراتب جدگ * چند بار برای سواری آورده اند چند مرتبه شهریار بر فرار آن برآمده سال مد خاسگی شدن گردش در حلقها از زمان دندان پیراستن هنگام پیشین دیدن حال تیماران *
 ۱۵ نام امیر دیدبان * و در دیگر دیدان هشت چیز ناگزیران عرض نام ستودن تکرار آن ^(۱) از چگونگی آمدن شایسته سواری است یا بار کدام پایه دارد ساده است یا غیر آن * فوج دار در کدام پایه داشته * آئین چنانست که آن دیدبان همگی فیلان خود را دوم و سوم و چهارم گرداند * گزیده تر و زیون تر را جدا سازد بحال گذاشتن یا بدیگر سپردن * و هر روز پنج فیل تحویلی ^(۲) بچشم شناسائی رسد * روش آنست که چون نو بسرکار درآید پنجاه پنجاه صد صد برای شناخت مراتب بکارانان سپارند و آنرا بزبان وقت بدان نام خوانند *
 ۲۰ و چون بدیده در پی گیهان خدیو رسد پایه قرار گیرد و در همسران رود * و روز شنبه بک برای بخشش در پیشگاه نظر دارند و یک از شایسته بندگان بدان اختصاص یابد * و برای این کار حلقه چند جدا بر ساخته اند * و در فیلان خامه آنکه بیشتر بدین سعادت رسیده فرا پیش داشته * اکنون بشماره سواری گیتی خدیو تقدیم و تاخیر رود * و در حلقها پیشی و پسی را بر فرزنی و کمی ارز نهند * و چون دوره بانجام رسد از سر فیلان خاصه بگذرند هر روز ده ده * سپس از شاهزادگان و بیشتر خود سواره بگذرانند * و پس از آن حلقها بگذرد * و چون باندازه ارزش جوقها بر ساخته اند در هر دیدن که کمی و افزونی گیدود از آن گروه برآمده در همسران جا یابد * و ازین رو برخی فوج داران در خواهش بر ساختن باشند * و بهنگام گذشتن فیل خواهندگان بر قطار بایستند * گیتی خداوند هر کرا خواهد بپارد *

(۱) [ف] زادگان (۲) [ضد] امیر دیدبانان (۳) در [] نیست (۴) [ف] اض [د] تحویل

اگر فیلان یکی به کمی^(۱) گذرد چندے دیگر باهتمام او افزایند و نخست آن گروه را شماره برسانند^(۲) و لاغر آرند را در پر ساختن بر کم آورده فرابیش دارند * و هر که فیلان نامزد تمام یابد * مشرف دستوری جای نگاه داشت برگیرد * و فیل امرا اگرچه داخل معتاد نیست کم روزے باشد که چندے را بحضور نیدارند و پایه قرار یافته بداغ خاص نقش سعادت نه پذیرد * و همچنین فیلان بازرگانی به پیشگاه خلافت درآیند و مدارج و اندازه ارز پیدائی گیرد *

آئین دیدن اسپ *

آغاز از چهل گانی شود و پس از شاهزادگان والاگوهر و سپس راهوار خاصه و خانہ زاد و دیگر طوائف * و چون ده مہری را نوبت سپری گردد گوشت و قسراق و ستوران چیتہ و بارگیر * و باندازه ارزش پیشی و پسی رود و در یکسان بها نظر بآمدن دارند * و پس از نظر گذشتن شناسندگان دیدہ وری بکار برند و نرخ بتازگی بر نهند و اول و دوم و سوم قرار یابد * اگر افزوده یا کاسته گردد در همسران رود * * ۱۰ و از سوم جداگانه طویلها برسانند و عامہ را از آن بخشش شود * نگاهبانے که طویلہ را بجگمش آورد یا کمی از دو نگیرد نرخ افزوده بہمان سپارند * و روز بروز در دیدن طویلہای کاسته پُرشود * و اگر نبود بدیدبانے جداگانه حوالہ شود * هر روز بیست بیست بگذرد * یکشنبہ کہ آغاز دیدن ازین جانور شود دو چندان * و ہوارہ چند بارگی در پیشگاه والا آمادہ دارند از شصت مہری تا چهل یک یک و از سی مہری تا ده یک یک بر افزایند * در بخشش و ماہوارہ دادہ آید * و در بازرگانی بترتیب آمدن ۱۵ ارج را دستمایہ پیشی و پسی ساختہ بگذرانند و باندازه فزونی و کمی هر روز بیست تا صد بگذرد * و پیشتر ازانکہ بنظر ہمایون آورند کاروانان تجویہ اندوز نرخ بر نهند و بہنگام دیدن افزودہ گردد * و افزون از سی مہر را در پیشگاه حضور ارزش قرار یابد * و خزینہ دارت در بارگاہ عام زر نقد آمادہ دارد و بازرگان رنج انتظار خواستہ نکشد * پس از خریدن داغ خاص پذیرد و از دگرگونگی بھائی یابد * و نظر بآئینی و فراوان سود بازرگان از عراقی و مسجدس و قازی کہ از ولایت آید سه سه رویہ ۲۰ ستانند و از ترکی و قازی کہ براہ قندھار آید دو و نیم و از راہ کابل و تازی ہندوستان دو *

آئین دیدن شتر *

آغاز از خانہ زاد شود * هر روز پنج قطار بہ پیشگاه نظر در آردند * نخست از پانصدیان ہر کہ دیرین تر پیشتر بگذراند * و بزرگ داروغہ را آن دستوری کہ یک قطار گزیدہ بغدادی یا جمارہ^(۳) بحضور آرد * سپس بغدادی فرابیش دارند و پس جمارہ و گہد و لوک و دیگر شتران * روز آدینہ آغاز ازین جانور شود و ۲۵ دوچندان بگذرد * پیشی و پسی بر ارزش باشد *

(۱) [ض د] یکے بیکے بگذرد || (۲) [ض د] پرسانند || (۳) [ض د] بیست ||

(۴) [ض ف ا] جانبازہ ||

آئین دیدن گاو *

باندازه ارج ده جفت فروغ بیدش یابند و روز چهارشنبه آغاز دیدن ازین دایه روزگار شوند و دو برابر بگذرد * و روز دیوالی که از دیرین جشنهای این مرز است و گروه‌گروه هندی بوم دران روز بدو نیایش نمایند و بزرگداشت آن را عبادت اندیشند بفرمایش شاهنشاهی لخته آراسته بدظر همایون در آورند و صید دلها شود *

آئین دیدن استر *

* پنجشنبه آغاز ازین جاندار بارکش شدن و شش قطار بترتیب قیمت بگذرد * و در هر سال بیش از یک بار نگذرانند *

نخستین روزگار بدان روش که نگاشته آمد نگاه بیدش میفرمودند * و اکنون روز یکشنبه ^(۲) اسپ و شنبه شتر و خیمه و گاو سه‌شنبه سپاه چهارشنبه دیوان وزارت پنجشنبه دادخواه آدینه شنبه فیل * ^(۱)

آئین پا و گوشت *

گیتی خدیو کار آموزی را بتازگی برسنجید و مزیده قانونی برنهاد تیماردار جانور نگهداران خواسته آموزگار درستی چهره کشای گوهر جدا افزای کاهل * روزگار دیدگان را بیدش افزود و پژوهندگان سوزیان بگامیابی نشستند * گیهان شناس اندازه خورش هر چاروا برگرفت و سرمایه نمودندی او را بدست آورد * از ژرفانگی و آموزگاری ناراستی را پایه بر نهادند * و این را بدان نام خوانند * هر چندگاه کارشناس با آرامگاه این مشتمل بی زبان روانه فرمایند * او دیده‌وری بکار برد و فریبی و لاغری برسجد * و نیز هنگام نظر گذشتن نخست شناسندگان پایه آن برگزینند و عرضه دارند * بدرریدنی گیتی خداوند کم و زیاده شود و کمی را بازیافت نمایند * و اگر دانه و گاه کم ^(۳) قرار یافته باشد شماره کنند * نزاری فیل را سیزده پایه ^(۴) نهاده اند سه و نیم پا از هشت بخش هفت را از میان برده اند سه پا شش حصه دو و نیم پا پنج نیم پا و نیم ^(۵) گوشت چهار و نیم نیم گوشت چهار نیم پا کم نیم گوشت سه و نیم و نیم یک و نیم پا سه سواپا و دو نیم پا ^(۶) گوشت دو بون پا یک و نیم سه تانک ربع ثمن * ^(۷)

(۱) [ض] بگذرانند || (۲) [ض] است ؟ || (۳) در [ض] نیست ||

(۴) [ف ا ض] ترازوی || (۵) این جمله چنین در [ه] در [فا]

سه و نیم پا از هشت بخش هفت را از میان برده اند سه پا شش حصه دو و نیم پا پنج نیم نیم پا و نیم - گوشت چهار و نیم پا کم نیم گوشت چهار و نیم نیم پا کم نیم گوشت سه و نیم یک (در نسخه [ا] و یک) نیم پا سه سواپا دو نیم پا و نیم پا یک و نیم نیم نیم پا یک و نیم نیم پا نیم سه تانک ربع ثمن ؟ * [ض] سه و نیم پا از هشت بخش هفت را از میان برده اند سه پا شش حصه دو و نیم پا پنج نیم پا و نیم گوشت چهار و نیم گوشت چهار و نیم پا کم نیم گوشت سه و نیم یک و نیم پا سواپا و دو نیم پا گوشت دو بون پا یک و نیم نیم پا یک پا و نیم سه تانک ربع ثمن ؟ || (۶) [ض] گوشت چهار و نیم پا کم نیم گوشت سه و نیم یک و نیم پا سواپا دو نیم پا گوشت دو بون تانک پا و نیم سه تانک ربع ثمن ||

و در غیر فیل شش مرتبه را بزهرش نمایند * درم سوم پنجم هفتم نهم دهم * و چون آئین آنست که فوج دار هنگام گذشتن حلقه یکی را بیدید^(۱) خویش از همه گزید، نام برد و همچنان زبون ترے را جدا سازد نمایندگان پایه لاغری و فریبی آنچه در نخستین فیل قرار دهند ده بیست آن بازیاست شود و در پسین نیمه برگیزند * اگر فوج دار با داروغه انبار باشد و بروزنامهچه هر در مهر کند چهارم بخش خواسته را او و باقی را داروغه جواب گوید * و نزاری فیل روزگار شده را از حال حلقه برخوردارند و در اصطبل^(۲) چهارم حصه از علوفه سانس و سقا و خالک روب نیز ستانند * و در شترخانه حصه^(۳) دانه از داروغه باز گیرند و قسط گاه سایرین جواب گوید * و در بهلخانه حصه گاه و دانه داروغه دهد و از عربچی بازخواست نمود * و عربهای بازکشی نیمه بخشش یابد *

آئین آویزه جانوران و برد و پای^(۴) *

۱۰ خدیو جهان را سگالش آنست که گوزگون مردم در نزهتگاه یکجہتی عشوت اندوزند و بزوم درستی و یکتایی بر آراسته گردد تا کارها بشایستگی گراید و رشته انتظام دوتائی گیرد * چون همه را خرد حقیقت گزین نباشد و داستان آگهی هر گوش^(۵) بر نهد هنگام نشاط بازی بر افروخت و فراوان مردم را بدان کار در آورد * و بآبادی اندیشه خواہشگاه طبیعت جلو زار معنی شد و خویشتن بینی و خود آرائی سرمایه پرستش دار بهمال آمد * صورت گرایان ظاہرین را دستمایند سرگرمی و دل بستگی بدست افتاد و ازین آویزه ره پزوه سعادت گشتند *

۱۵ جنگ آهر * رنگ و روش او دل گزین آمد و آفت و خیز او شادمانی بحس و ازین رو فرمان توجہ برگمارد^(۶) و سرتان بر میده حورا^(۷) آنس پذیر گرداند * ازین جانور صد و یک خاصه باشد و هر کدام بنام و صفی روشناس * هر ده را بیدیدبان سپرد * و از سه توزه بیدون نمود * بخاند پیورد و دشتی نیک در آویزد یا برام شده بهتر ستیزن یا بصحرائی کرم تر برخاش کند * و پیکارشان نیز سه طور باشد * نخست باید دیگر بدین نظم * اول با دوم سوم با چهارم و همچنین نوبت بهمه فرا رسد * و چون بار دوم آغاز شود اول با سوم دوم با چهارم و همچنین * و هر کدام درین مراتب بگیرند آخرین کرد * چون سه بار کزین شود از خاصگی بر آید * و پای و برد در هوسناکان است * از پنج دام بر نگذرد * درم با آهوان شاهزادگان * پنج جفت خاصه با یادگر در آویزند و ازین پس در جفت خاصگی از شکار خاصه و سپس پنج جفت دیگر از خاصه باز جنگ آرایند * آن گاه در جفت از آهوخانه شکار خاصه آویزه کنند و بعد ازین پنج آهوی خاصه به پنج آهوی شاهزادگان عزت آبرزش نمایند * سپس چهارده جفت خاصه کارزار

(۱) در [۵] بیست || (۲) [ض] فیل رو بکار شده || (۳) [فا] خاصه || (۴) [غ] د

و بردوبای * و در حاشیه [فا] برد و پای بهذدی زبان جیت و هارخونند || (۵) [غ] د [هر گوش را]

(۶) [۵] بخشد * [ض] بخشد || (۷) [فاض] د [بدو گمارد] || (۸) [فا] د [تکر]

- کند و پس ازان همان قدر با آهوان شاهزاده پیکار نمایند چندانکه جنگ آهوان شاهزاده بانجام رسد •
- و ازان پس آهوان شاهزادگان با یکدیگر در آویزند • و باز آهوان خاصه بجنگ در آیند • و درین پای و برد اوزون از یک مهر نبود • سوم با آهوان دیگر مردم • گیتی خداوند چهل و دو کس از نزدیکان خویش گزیده هر دو را حریف پای و برد گردانید • و بیست و یک مثل سرانجام کروت • نخستین راسی سی
- ۵ آهو مرحمت شد و سپس یک یک کم چنانچه آخرین را یازده یازده بود • و در هر مثلی ^(۲) من گارمیش گار قچقار بز خروس سپارند • جنگ گاو و بز در باستانی کمتر نشان دهند • بیشتر از آنکه با یکدیگر هنگامه پیکار آرینند دو آهوی خاصه را آراسته آورند و به دو آهوی مثل ازان آویزه رود • نخست با بیش منصب ^(۳) و ازان پس آغاز با یکدیگر در پیشگاه حضور شود • و چندانکه بار عام باشد این عشرت بجا آید اگر زیاده از هزار است • و جنگ با آهوی خاصه هشت مهر گرد بود و با مثل ازان در
- ۱۰ ائکل پنج و در انین چهار • چون آهوان در تفرمندی و زور آوی و پیکار آرائی یکسان نباشند انین در همسران جنگ چنانست که یک بار هر کدام از آهوان خویش برگزیده بعمره در آورد • و آنرا انین نامند (بفتح همزه و کسر نون و سکون یای تحتانی و نون خفی) • و دیگری اندازه برگرفته آهوانی با آویزه آورد • آنرا ائکل خوانند (بفتح همزه و سکون تالی فوقانی هندی و فتح کاف و سکون لام) • در صل پنج مهر و در گارمیش و خروس چهار و در گاو و قچقار و بز دو • و هزاری با خاصه شش مهر و با انبار
- ۱۵ خویش در ائکل ربع کم چهار و در انین سه و در مل و گارمیش و خروس نیز بهمین شماره • و در گاو و قچقار و بز دو • نهصدی با خاصه پنجاه روپیه و با شریک خود در ائکل سی و یک ربع و در انین بیست و پنج در مل سه مهر و هشت یک در گارمیش و خروس سه و ربع و در دیگر جانداران یک و نیم • هشتصدی با خاصه چهل و هشت روپیه و با همسر در ائکل سی و در انین بیست و چهار در مل سه مهر و هشت یک در گارمیش و خروس دو نیم مهر و در دیگر بدستور • هفتصدی با خاصه چهل و
- ۲۰ چهار روپیه و با هم آویز در ائکل بیست و هفت و نیم در انین بیست و دو در مل سه مهر و در دیگران با انین پیش • ششصدی با خاصه چهل روپیه و با یار در ائکل بیست و پنج و در انین بیست و باقی بدستور • پانصدی در خاصه چهار مهر و با همسر در ائکل دو و نیم در انین دو و در باقی چون ششصدی • چهارصدی در خاصه سی و چهار روپیه و با قرین در ائکل بیست و یک و ربع در انین هفده در مل سه مهر ربع کم و گارمیش و خروس دو و گاو و قچقار و بز یک • سیصدی در خاصه سی روپیه و در
- ۲۵ هم آهنگ در ائکل نوزده ربع کم در انین پانزده در مل دو و نیم مهر و باقی چون چهارصدی • در صدی در خاصه بیست و چهار روپیه و با دستیار خود در ائکل پانزده و در انین دوازده و دیگر بدستور پیش •

(۱) [ف ا د] یازده آهوا || (۲) [د] مل || (۳) [ف ا ض د] با بیش منصب داران پس •

(۴) این جمله در [ض د] نیست || (۵) [ف ا د] ربع || (۶) در [ض د] بیست || (۷) [د] همقایی ||

صدی در خاصه در مهر و با همدست خود در ائکل یک و نیم مهر و در این یک و باقی چون گذشته •
 چهار بیستی با خاصه شانزده رویه و با هم ترازو در ائکل ده و در این هشت و در مل هفده در گومیش
 و خروس یک و نیم مهر باقی بدستور پیش • سه بیستی با خاصه چهارده رویه و با هم رنگ در ائکل نه ربع
 کم و در این هفت باقی چون پیش • دو بیستی در خاصه دوازده رویه و با هم ساز در ائکل هفت
 و نیم در این شش باقی بدستور • بیستی با خاصه ده رویه و در همگروه در ائکل شش و در این
 پنج باقی همچنان • ده باشی در خاصه هشت رویه و در هم چشم در ائکل پنج در این چهار باقی
 بدانسان • و غیر منصب دار با خاصه چهار رویه و با هم جنگ در ائکل دو و نیم در این دو در مل یازده
 و دیگران بهمان طرز • و اگر شریک در منصب کم باشد اندازه گرو از این او بر گیرند • و همه جا در
 آخرین جفت پای و بر آهوبود • و آنچه در آویزه مل از یکدیگر ببرند چار یک فیروز مند ستاند •
 و خسروئی بخشش را اندازه نبود •

۱۰ این چندانست که شب چهاردهم هر کدام ازین بزم آریان آهون به پیگار آرد • بتکچی این هنگامه
 نیمه را این و نیمه را ائکل بر سازد و نامهای ائکل در کاغذین بارها بنویسد و در هم بچسبند بحضور آرد •
 اورنگ نشین عشرت دوست یک ازان بردارد و او بجنگ این بردارد • آن شب بیشتر از روی ظاهر بدین
 نشاط گذرد • دیگر دو گونه آهوباشد کوتل و نیم کوتل • هر کدام را شماره معدن • هر گاه در آهوان خاصه
 کمی راه یابد از نخستین بر گرفته پوسازند • و اگر در کوتل نقصان روی از پسین بر آورده درست ۱۵
 گردانند • و همواره یک جفت ازین نیز به پیگار آید و عیار جوهر گرفته شود • پیوسته میدان آهوان
 صحرائی آورند و در پیشگاه حضور پایة ارزش قرار گیرد • خوب فربه دو مهر و خوب لاغر از مهر تا پانزده
 رویه • میانگ فربه دوازده رویه لاغر هشت • سوم فربه هفت رویه لاغر پنج • چهارم فربه چهار لاغر
 دو و نیم تا دو • خورش و پاسبانی این جانور بدین نمط • خاصگیان آویزه حضور دانه دو سیر آرد
 پخته نیم سیر روغن زرد نیم پا و نیم دام برای گاه • و در شکاریان خاصه و کوتل و جنگیان مثل دانه ۲۰
 دو سیر ربع کم آرد و روغن بدستور • گاه هوسداک از خود سرانجام نماید • و در خاصگی و خانزاد و
 شکاری خاصه و کوتل بهر آهون یک نگهبان مقرر • و در جنگی مثلها دو جانور بیکه سپارند و یکنامانده را
 تیمار آری جداگانه بود • لیکن عاف بها نیابد • و آهوانی که برای تفومند ساختن بمردم سپردند دانه
 دو سیر ربع کم نیم دام بجهت گاه • و بر هر چهار یک پاسبان و اگر شایان خاصگی بود بهر دو^(۳) و
 برخی را که بشهرها کسیدل کنند یک و نیم سیر دانه و هر کدام را یک دیدبان • نوگرفته را تا هفت روز ۲۵
 خورش نامزد نگرند و ازان پس تا پانزده روز نیم سیر دانه بدهند • سپس یک سیر و چون یک و
 نیم ماه بسر آید یک و نیم سیر • در آهوخانه منصب دار و احدی و دیگر سپاهی خدمتگري نمایند •

علوفه پیدادگان از چهار صد دام افزون و از هشتاد کمتر نباشد * دوازده هزار گزیده آهو فراهم آمد و گونه‌گونه بر ساخته نو آئینهای داپسند بر نهادند * و همچنان از ماده آهوان گله‌ها انتظام یافت و تازه طرزها عشرت آورد * بزرگ را دانه یک و نیم سیر گاه نیم دام * نوزاد ماده تا دو ماه شیرخواره بود و بدان شماره ربع سیر بسند آید * و همچنین در هر دو ماه ربع افزایند تا آنکه در آغاز دو سالگی خورش بسان بزرگ ماده یابد * و بهای گاه از هفتم ماه تا دهم چهار یک دام دهند * و نوزاد نر پس از دو ماه شیرخوارگی بقدر آن مدت یک و نیم پا یابد * و در هر دو ماه همان قدر افزاید چنانچه در آغاز سال دوم دو سیر و یک پا خوش باشد * و از پنجم ماه تا هشتم چهار یک دام برای گاه دهند * سپس نیم دام قرار گیرند * لخته از انجمن بار عام گذارش یافت و اندک از بسیار در کالبد گفت ریخته‌گری نمود * اورنگ نشین جهان آرا روز را بدین طرز حقیقت‌گرای فروغ بخشند و هرگاه فیاضی افزون‌تر ازین پیش آید ۱۰ هنگام آرائی بشبانگاه افتد * و گزیده بیاد کرد الهی و آواره نوبسی روشنی پذیرد از اندیشه آبادی گرم را از سر نشناخته هنگامی که همگان آسایش طلبند گیتی خداوند تیمارداری را از آسودگی پسندیده‌تر شناسد و رنج‌کشی بر تن آسانی گزیند *

آئین عمارت *

کاخ ازو بر افراخته آید و سپاه بدو عشرت اندوزد و ملک را آبرو ازو پدیدار شود * (۱) بزم نعلق شهر بر جوید و بجز آن رونق نپذیرد * ازین رو گیتی خدیو پیوسته عالی بناها طرح فرماید و در لباس آب و گل کار جان و دل بجای آرد * قلاع والا که آرام بخش ضعیف‌دلان و بیم‌افزای سرنابان و عشرت‌افروز فرمان‌پذیران است بانجام رسد * نشیمنهای دل‌فریب و منظرهای روح‌انزا آماده گردد * گرمی و سردی و باران را گزین پناه بروی کار آید و پردگیان شبستان اقبال را آرامش‌جای رو دهد * بلند پایگی که آستین (۲) [؟] دولت‌خانه صورت باشد چهره بر افروزد و سراها که سرمایه آسودگی جهان نوردان ۲۰ آسایش‌جای غریبان کم‌مایه است جا بجا ساخته گردد * و فراوان آ بگیر و چاه که جان‌داری زندگان و آبروی زمینها است بروی کار آید و دانشکدها و ریاضت‌خانها اساس یابد و پیشطاق آگهی بگزین طرز آرایش گیرد * شهریار دانش‌گرای درین شگرف کار که سرانجام آن بس دشوار و غارت‌گر فراوان خواسته باشد اندازه هر کار برگرفت و گزیده آئینها در میان آورد * چراغ راستی افروزش یافت و سلیم‌دلان ساده‌لوح را سرمایه شناسایی بدست افتاد *

نرخ کالا *

گروه‌انگروه مردم بعمارت آرزومند و انصاف و آرم کم‌یاب خاصه در بازارگان * شهریار دیده‌ور سررشته

(۱) در [ف ا ش] نیست ||

(۲) [ض د] سردی زمان را ||

(۳) همچنین در [ف ا ش] * [ف ا ش] * [ض] * [ض] * [و] آئین ||

سود و زیان بدست آورد و بر طرزے که هر يك سون برگیدن از هر چیز قرار فرمود * سنگ سرخ منی
سه دام * آن را از کوه دار الخلاقیت فتح پور بدرازا و پهنای خاطرخواه جدا سازند و بنقشے که درودگر در
چوب نتواند سبکدستان جادوکار سنگ را چهره بر آریزند و رشک ارتنگ مانی گردانند * سنگ گلونه
پارچههای ناهموار که از کوه بهر وضع جدا شده باشد آنرا به بهری فروشند (بفتح بای فارسی و های
خفی و کسر را و سکون بای تختانی) صفه ایست از آن سنگ بی آمیختگی خاک درازا سه گز و پهنای
دو نیم و بلندی یک * و آن صد و هفتاد و دو من و بیست سیر باشد * و ارج آن در بیست و پنجاه دام *
منی بیک دام و یازده بخش و چهار یک آن * خشت بر سه گونه بود پخته و نیم پخت و خام * نخستین
اگرچه بس گران سنگ بریزند لیکن بیشتر سه سیری باشد * هزار به سی دام و از دوم به بیست و چهار
و سوم بدو * چوب * آنچه بیشتر بکار رود هشت گونه بود * سیمون (بکسر سین و سکون بای تختانی
و فتح سین و سکون وار و نون خفی) در خوشنمائی و دیربائی کم همتا * در طول یک گز الهی و در
ارتفاع و عرض هفت طسوج پانزده دام و شش بخش * و اگر ارتفاع پنج یا شش باشد یازده دام
و ده حصه و سه ربع * و دیگر مراتب را بدین قیاس گیرند * نازو بزبان هندی جیده (بکسر جیم^(۲)
و سکون بای تختانی و دال هندی و های خفی) شهتیر بعرض و ارتفاع ده طسوج هرگز پنج دام
و سیزده بخش و سه ربع * و نیم شهتیر بعرض و ارتفاع هفت تا نه طسوج گز به پنج دام و سه حصه
و سه ربع * دستک (بزبان هندی کوی بفتح کاف و کسر را و سکون بای تختانی) بعرض سه طسوج^(۳)
و طول چهار گز پنج دام و هفده و نیم بخش * بیور (بکسر مجهول با و سکون بای تختانی و را) بعرض
و ارتفاع یک طسوج و بطول مذکور پنج دام و هفده حصه و سه ربع * توت بدان بیور * مغیلان بهمان
عرض و ارتفاع و طول پنج دام و دو حصه * سرس (بکسر سین و سکون را و سین) بعرض و ارتفاع
و طول مذکور ده دام و چهار حصه * دیال (بفتح دال و بای تختانی و الف و لام) در آن قدر قسم
اول هشت دام و بیست و دو حصه و ربع * دوم هشت دام و شش حصه و ربع * بکابن (بفتح با و
کاف و الف و کسر بای تختانی و سکون نون) در آن مقدار پنج دام و دو حصه * گج شیرین * نزد بهیره
کان اوست * اگر بازرگان آورد یک روید سه من و اگر با برودار از خود فرستد^(۴) منی به یک دام افتد *
قلعی سنگین * منی بهفت دام و پنج حصه * عدنی پنج دام * چونه منی ده دام بیشتر از کانگر به پزند^(۵)
بسته خاکی است بسختی سنگ نزدیک * آهن جامه * قلعی اندود سیزده^(۶) بهزده دام * و ساده
به شش * حلقه زنجیر دروازه * ایرانی و تورانی قلعی دار * بزرگ یک جفت بهشت دام و خرد^(۷)
بچهار * هندی قلعی دار به پنج دام و دوازده و نیم حصه و ساده چهار دام و دوازده حصه * گل میخ یک

(۱) [ض د] بپزند || (۲) [غی د] جیم فارسی || (۳) [ض د] دستک || (۴) [ف ا ش ض د] فرودشد ||

(۵) [ف ا] برند || (۶) [ف ا ش ۴] سیرے * (ض د) حیر ||

- سیر بدوازه دام * دیناری یک سیر به پنج دام * گوگه ریزه میخ قلعی دار او یک صد بهفت دام
 و میانه به پنج و خرد بچهار * نرومادگی * به دروازه و صندوق بکار آید * قلعی دار یک سیر بدوازه
 دام و جز آن بهشت * حلقه قلعی دار * یک سیر به شش دام و جز آن بچهار * کپوریل (بفتح کاف
 و های خفی و سکون بای فارسی و کسر مجهول را و سکون بای تحتانی و لام) از گل سازند
 ۵ بدرازا یک دست و پهناده انگشت * بآتش بزند و خانه بدو پوشند و چاره سردی و گرمی کند *
 ساهه یک هزار به هشتاد و شش دام و رنگه ده سی * قابه بکار آید * سه تا بدو دام * باس * نی
 نیزه ازو بر سازند * اول بیست به پانزده * دوم بدوازه * سوم بده * و بعضی را قیمت بس افزون بود
 چنانچه یک بهشت اشرفی بخزند * و بسکاسن (۱) بکار آید * یک رو بیگی فراوان * پتل (بفتح بای
 فارسی و قای فوقانی و سکون لام) از نی قلم سازند * سقفها ازو پوشند * صاف کرده اول یک گز
 ۱۰ مکسر بیدک و نیم دام * دوم یک دام * و جز آن بطول دو گز و عرض یک و نیم بدو دام * سرکی
 (بکسر سین و سکون را و کسر کاف و سکون بای تحتانی) از نی قلم بزرگ باشد و خوش رنگ
 و صاف * بطول یک و نیم گز و عرض شانزده گره جفته بیدک و نیم دام * سقفها و خانهها بدر آریند *
 خمس * بویا گنده ^۳ بلخه است که در کنار رودها بدید آید * و از در تابستان نی بست خانه سازند و آب
 افشانند * بس خذک و خوشبو گردد یک من بیدک و نیم رو بیه * گاه چپربسته بفروشند (و آنرا بزبان
 ۱۵ هندی پواه نامند بضم بای فارسی و سکون واو و فتح لام و های منقوب) بوزن یک سیر صد تا بده دام *
 بیس (بضم با و های خفی و سکون سین) گاه گندم * در کهگل بکار رود * صد سه دام * گاه دایه (بدال
 هندی و الف و سکون با و های خفی) بالای سقفها اندازند * پشتوا در صدی چهار دام * سونج (بضم
 میم و سکون واو و نون خفی و جیم) پوست نی قلم * از آن ریسمان برتابند و ^۶ بچپربستن بکار آید *
 من به بیست دام * سن (بفتح سین و سکون نون) رستنی است * کشاورزان بکار برزد و بچونه بر آمیزند *
 ۲۰ و ریسمان درلاب و جز آن ازو بر سازند * من به سه دام * صمغ بزبون * در چینه بکار رود * من به پنهان
 دام * سریش کاشی * باج شیرین بر آمیزند * سیوس بچهار دام * نلک (بضم لام و سکون کاف) خورشه
 نی بیری * اگر بسوزانند چون چراغ روشن شود * و بچونه و قلعی بر آمیزند * یک من بیدک رو بیه *
 سیم گل * گله است سفید و چرب * من بیدک دام * خانه را بان اندایند * سرد و خورش نما گردد *
 گل سبخ (هندی گدرو بکسر مجهول کاف فارسی و سکون بای تحتانی و ضم را و سکون واو) من بچهل
 ۲۵ دام * در کسار گوالیار کان اوست * شیشه در تارها بکار آید * یک سیر ربع یک رو بیه و یکتا بچهار دام *

(۱) [د] رنگ زده سی

[۲] [ش] بسکاسن * [ف] بسکاس * [ض] سگالش * [د]

سکاسن * [۳] [ض] گدازه ست || [۴] [ض] جوهه || [۵] [ف] ا د

گاه چپربسته بسته || [۶] [ف] بخر || [ض] بجهت || [۷] [ض] بکارند ||

(۱)
دست مزد *

- گلکار * اول هفت دام * دوم شش * سوم پنج * چهارم چهار * سنگ تراش * نقاش^(۲) در يك گز
شش دام * و سادكار پنج * سنگ بر * در يك من بيست و دو حصه دام * درونگر * اول هفت
دام * دوم شش دام * سوم چهار * چهارم سه * پنجم دو * اجازه ساده كار * اول در يك گز يك دام
و هفده بخش * دوم يك دام و شش حصه * سوم بيست و يك حصه * پنجمه ساز و صلي * دوازده سر^(۳)
يك يك گز مكسر بيست و چهار دام * دوازده گرد آن بيست و دو دام * شش سر هزده * جعفری
شانزده * شطرنجی دوازده * پنجمه ساز غير صلي اول در گز مكسر چهل و هشت دام * دوم چهل *
آره کش * اجازه دار در گز مكسر در چوب سيمون دو و نيم دام و در نازو دو * روزينه دار دو دام * با هر
اره سه كس * يك بر فراز دو در نشيب * و دو نيز بسند آيد * بيدار * روزينه دار اول سه و نيم دام *
دوم سه * اجازه دار در ديوار قلعه اگر كنگره سازد در گز چهار دام و اگر بايان كار ميند دو نيم * و ديگر *
ديوارها دو * در كندن خندق گز نيم دام * و گز اجازه دار سي و دو طسوج باشد * چاه كن در يك گز
اول دو دام دوم يك و نيم سوم يك و ربع * غوطه خور گل از چاه بر آورد * در زمستان روزه چهار دام
و تابستان سه * در اجازه باندازه فروردين يك گز دو روپيه * خشت تراش صد قالب را كه بتراشد و
هموار گرداند هشت دام برگیرد * سرخي كوب * بيك پيدانه هشت مني يك و نيم دام * تابدان تراش *
در گز صد دام * بانس تراش روزه دو دام * در پاره روزه سه دام و اجازه در صد گز بيست و چهار * ۱۵
پاتن بند چهار گز يك دام * آديه * ني و جز آن را يك رنگين كند * روزه دو دام * آبکش * روزينه^(۵)
اول سه دام * دوم دو * و آنكه گل و چونه و جز آن به بنا رساند دو دام روزينه گیرد *

ميار عمارت *

- سنگين * در دوازده گز يك بهري خرج شود و هفتاد و پنج من چونه و اگر سنگ سرخ بر رو كشد^(۷)
در گز سي من چونه بكار رود * خشتي * در يك گز در بيست و پنجاه سه سيبي بكار رود و هشت من
چونه و دو من و بيست و هفت سیر سرخي * گلین * دران مقدار سيصد خشت بخرج رود * و
برای يك قالب يك سیر خاك و نيم سیر آب * استرگاري در گز يك من چونه و ده سیر قلعي
و چهارده سیر سرخي و ربع سیر سن بخرج رود * صندله كاري در يك گز هفت سیر قلعي و سه سیر
سرخي * و در سفید كاري در گز ده سیر قلعي * و گجكاري در سقف و ديوار در گز ده سیر *
در چيني خانه شش سیر و در بخاري ده سیر * تابدان بيست و چهار سیر گچ دو و نيم سیر شيشه ۲۵

(۱) [۵] دستور || (۲) [۵] نقاش || (۳) [۱] سريك گز بيست * [ض] دوازه

نيز بيك گز مسر * [د] دوازه سیر بيك گز || (۴) [ف ا د] دوازه گز و آن * [غ] دوازه گردان ||

(۵) همچنين در همه نسخه || (۶) [ن] و جز آن نيار سازد دو دام || (۷) [د] برو كشد ||

ربع سیر سریش گاهی بکار برند * کاهگل بیرون دیوار چهارده گز یک من کاه و بیست من خاک * و در بام و صحن در ده گز * و در سقف و درون دیوار پانزده گز * لاک در چغ اگر سرخ باشد ^(۱) بر گز چهار سیر و یک سیر شنگرف * و در زرد بجای شنگرف زردیخ * و در سبز چهار یک سیر نیل بر لاک و زردیخ افزایند * و در سیاه چهار سیر لاک و یک سیر نیل *

اندازه تراش ^(۳) *

هر گز بیست و چهار طسوج باشد و در هر طسوج بیست و چهار ^(۴) تسوانسه و هر تسوانسه بیست و چهار خام و هر خام بیست و چهار ذره * و هر قدر چوب خرج شود نیم سوائی تراشه اعتبار کنند * در سیسون بر طسوج بیست و شش سیر و ربع و پانزده تانک * و در ببول بیست و سه و نیم سیر و پنج دام * و در سرس بیست و یک و نیم سیر و پانزده تانک * و در نازد بیست سیر * و در ^(۵) بیره زده و نیم سیر * و در دیال هفده سیر و بیست تانک *

گرانی و سبکی چوب *

گوهر افزای شناسائی بچندین بسیج دانایسند عیار آن برگرفت و چهار سوی دذیه را آذین بر بست * از هر گونه چوب خشک یک گز در پهنا و درازا و بلندی جدا جدا بر سخنه تفاوت بر نهاده * از همه گران تر خاجک و سبکتر سفیدار بر آمد * از هفتاد و دو گونه که بیشتر بکار رود می نگار *

۱۵ | خنجک (بفتح ای منقرطه و نون خفی و فتح جیم و سکون کاف) بیست و پنج من و چهارده سیر * ۲ | انبلی (بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر لام و سکون یای تحتانی) بیست و چهار من و هشت سیر و سه ربع و بیست و پنج تانک * ۳ | زیتون و ۴ | بلوط (بفتح با و ضم لام و سکون وار و طا) بیست و یک من و بیست و چهار سیر * ۵ | کبیر (بفتح کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و را) بیست و یک من و شانزده سیر * ۶ | کهرنی (بکسر کاف و های خفی و سکون را و کسر نون و سکون یای تحتانی) هم سنگ آن * ۷ | پرسده (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر سین و سکون دال مشدد و های خفی) بیست من و چهارده سیر و هفده تانک * ۸ | آبدوس بیست من و نه سیر و بیست تانک * ۹ | سین (بفتح سین و سکون یای تحتانی و نون) نوزده من و سی و دو سیر * ۱۰ | بقم نوزده من و بیست و یک و نیم سیر و ده تانک * ۱۱ | کهرهر (بفتح کاف و های خفی و سکون را و فتح ها و سکون را) نوزده من و یازده سیر و ربع و بیست و پنج تانک * ۱۲ | مهوا (بفتح میم و سکون ها و وار و الف)

(۱) [ض د] سرا || (۲) [ش] سیر || (۳) [ض د] تراشه || (۴) [ف ش] تسوانه *
 [ض] [طسوانه] * || (۵) [ه] نیم سوائی تراشه * [ش] نیم سوائی تراش * [ف او] نیم سوای
 را سه اعتبار [ض] نیم سوای تراشه * [د] نیم طسوانسه سوای تراشه || (۶) [ش] بیست و یک من ||